

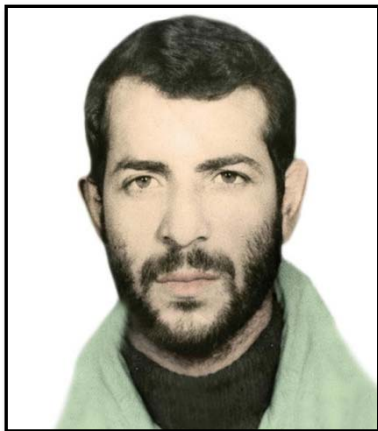


وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار،

بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

سوره مبارکه آل عمران _ آیه ۱۶۹



روایتی از زندگی و شهادت سردار محمدمهدی ثامنی اولین شهید روابط عمومی در دوران دفاع مقدس

« آرزوهای دشمن را باید خنثی ساخت. انسان زمانی که با بصیرت به جنایات
برجای مانده از بعثی‌ها می‌نگرد برایش مسلم می‌گردد که در وجودشان اثری
از وجدان نیست. »

بخشی از سخنان معلم شهید محمدمهدی ثامنی،
مسئول روابط عمومی و تبلیغات سپاه اراک

محمدمهدی ثامنی چهارم بهمن ۱۳۳۰ در اراک و در خانواده ای متدین متولد شد. در سال ۱۳۵۰ پس از کسب
دیپلم ریاضیات برای خدمت سربازی به اهواز اعزام شد و پس از اتمام سربازی در سال ۱۳۵۲، به عنوان آموزگار
پیمانی در آموزش پرورش فراهان مشغول به کار شد.

علیرغم مشکلات فراوان و سختی تدریس در روستا، ابتدا در روستاهای فراهان و سپس روستاهای خنداب عاشقانه
به زمزمه درس ایثار مشغول شد. اهالی این روستاها از برگزاری کلاسهای آموزش قرآن و نهج البلاغه و بی باکی
و شجاعتش در فعالیت علیه رژیم پهلوی می‌گویند. به طوری که یک بار شدیداً تحت پیگرد ساواک قرار گرفت،
در روستای گازران از دست مأموران می‌گریزد و خود را به آب رودخانه می‌زند و در روستاهای پایین رودخانه
با کمک دیگران بی رمق از آب بیرون می‌آید. در سال ۱۳۵۵ به استخدام رسمی آموزش و پرورش تفرش درآمد
و در سال ۱۳۵۷ با اراده استوارش، موفق شد در دانشگاه تربیت معلم تهران در مقطع کارشناسی در رشته ریاضی
پذیرفته شود و به صورت مأمور به تحصیل، راهی آن دانشگاه شد.

دانشگاه، پایگاه فکری دیگری در زندگی محمدمهدی بود، او ابتدا در انجمن اسلامی به فعالیت پرداخت و در جهت
روشننگری علیه رژیم پهلوی بسیار کوشا بود. یکی از کارهای مهم او در این دوران حضور در طبس به همراه برادرش
محمدکاظم و کمک به زلزله زدگان این شهر بود. از دیگر اقدامات جسورانه اش حضور در جمع دانشجویانی بود
که مرکز فساد و لانه جاسوسی آمریکا را تسخیر نمودند.

فعالیت‌های او همچنان ادامه داشت و به پیروی از رهنمودهای رهبر انقلاب برای تعلیم و تربیت و به شوق آموختن،
به کردستان رفت. پس از مدتی مسئول سیاسی، استانداری کردستان شد.

در آن زمان برادرش محمدکاظم نیز از طریق سپاه اراک با جمعی دیگر به کردستان اعزام می‌شود. در شهریور
سال ۱۳۵۹ جنگ سختی بین آن‌ها با گروه‌های ضدانقلاب در کردستان آغاز می‌شود. آن‌ها با فرماندهی شهید
صیاد شیرازی، در قالب ستونی از نیروهایی که از بانه به سردشت می‌رفت، حدود ۲۰ روز محاصره می‌شوند. در این
درگیری تعدادی از آنها از جمله محمدکاظم و دوستش غلامرضا فریدی شهید شدند.

محمدمهدی با اصرار دوستانش برای تشییع پیکر پاک این دو شهید به اراک می‌رود. به این ترتیب محمدکاظم و
غلامرضا، نخستین گل‌های سرخ، گلزار شهدای اراک را افتتاح کردند.

محمد مهدی بعد از چند ماه حضور در کردستان با دعوت دوست و همکار فرهنگی اش شهید «رحیم آنجفی» که مسئول عملیات سپاه اراک بود جذب سپاه شد و به عنوان «مسئول روابط عمومی و تبلیغات» به عضویت شورای فرماندهی سپاه درآمد و نقش بزرگی در افشاگری فعالیت های سیاسی گروه های ضدانقلاب داشت.

با شروع جنگ تحمیلی در قم به شهید «زراستوند» دوست صمیمی اش پیوسته و با هم به جبهه می روند و میدان جدیدی از دلاوری برایش مهیا می شود. هنوز مدت زیادی از ورودش به منطقه جنگی نگذشته بود که در روز هشتم آذرماه سال ۱۳۶۰ در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد رزمندگان جان برکف اسلام «عملیات طریق القدس» را با رمز یا حسین (ع) در محدوده بسیار وسیعی به قصد باز پس گیری شهر بستان از دست دشمن، آغاز می کنند.

در ساعات اولیه «عملیات طریق القدس» و در زیر بارش قطرات لطیف باران، در حالی که مناجاتی بر لب زمزمه داشت در حمله شرکت کرد و به همراه جمعی از رزمندگان سپاه، بسیج و ارتش در دو محور منطقه عملیاتی شمال و جنوب بستان و تنگه چزابه حماسه آفریدند. در این عملیات سنگین که دو روز نخست آن بسیار نفس گیر و دشوار بود، محمد مهدی شجاعانه جنگید و در آزادی «بستان» نقشی فعال داشت. در نهایت روز سیزدهم آذرماه سال ۱۳۶۰ و در حالی که جوانمردانه در نبرد با کفر به پیش می تاخت در اطراف «پل سابله»، مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت و به دیدار معبود شتافت.

پیکر پاک شهید «محمد مهدی ثامنی» را جمع زیادی از همشهریانش در مراسمی باشکوه در گلزار شهدای اراک در کنار برادرش کاظم به خاک سپردند.

او که خود را خدمتگزار فرهنگی می دانست، توصیه می کند که: «ای مردم که هویت انسانی خود را باز یافته اید، بدانید که دشمن لحظه ای از توطئه های گوناگون علیه کیان اسلامی غافل نیست و جهاد مکتبی ما علیه امپریالیسم و صهیونیسم در سراسر جهان تا ظهور مصلح جهانی ادامه دارد.»

وجود معنوی و فرهنگی او در جمع رزمندگان، مایه دلگرمی و تقویت روحیه آنها بود. به فروتنی و تواضع مشهور شده بود و پیوسته خود را سربازی کوچک و ناچیز در راستای اهداف بزرگ انقلاب قلمداد می کرد.

هنوز هم رأفت، مهربانی، گذشت و جوانمردیش را دوستان و همزمان در خاطر دارند و فروتنی او را می ستایند. دوستان او نقل می کنند: «با هر فردی تماس می گرفت او را دلباخته خود می کرد. یک شب آشپزخانه سپاه، تدارک غذای بهتر و کامل تری را نسبت به شب های دیگر دیده بود، زمانی که محمد مهدی وارد آشپزخانه می شود، می گوید پاسدار اسلام در حالی که همه مردم نمی توانند از این غذاها بخورند، نباید این طور عمل کند و من این غذا را نمی خورم. کم کم تعداد زیادی از پاسداران غذا را نمی خورند و غذا در یکی از محله های فقیرنشین شهر تقسیم می شود. این گونه محمد مهدی روحیه صبر و استقامت و ایثار را در پاسداران تقویت می کند.

همه از صفات و کمالات او می گویند اما خود او خطاب به معبود چنین می گوید:

«معبود! من بنده گناهکار تو هستم و از بودنم احساس شرم می کنم چرا که کار مثبتی انجام نداده ام، خدایا توفیقی عطا کن. مرگ را شهادت و شهادت را وسیله رسیدن به بارگاہت قرار بده.»

سردار شهید محمد زراستوند



هفدهم تیر ماه سال ۱۳۳۳ در شهرستان اراک چشم به جهان گشود. یک بهار از عمرش نگذشته بود که پدر بیمارش را از دست داد و ادامه زندگی اش با دو برادر و یک خواهر یتیم به دست مادرش که زنی پارسا و باتقوی بود، سپرده شد. مادرش علاوه بر خانه داری از طریق قالی بافی به طور شبانه روز تلاش می کرد تا معیشت خانواده را تأمین نماید، با این که در سنین جوانی بود اما از ازدواج مجدد خودداری کرد. او با تلاشی ستودنی چهار فرزندش را بزرگ کرد و به موقعیت های مناسب اجتماعی رساند.

محمد با حمایت ها و تلاش مادرش در آزمون دانشگاه سراسری شرکت و در رشته زمین شناسی دانشگاه تهران قبول شد و به تحصیل پرداخت. بعد از ورود به دانشگاه مقلد امام شد و به فعالیت های مذهبی و مبارزات انقلابی با حکومت پهلوی روی آورد. چندین مرتبه در این رابطه توسط ساواک دستگیر شد و مورد شکنجه قرار گرفت. و در مبارزات خیابانی در شهرهای تهران و کرج شرکت داشت. محمد یکسال قبل از پیروزی انقلاب، کتابخانه ای را در فردیس کرج تأسیس کرد که امروز چند هزار نفر عضو دارد.

بعد از انقلاب مدتی در جهادسازندگی اراک مشغول فعالیت شد. بعد از مدتی در تاریخ یک مهرماه سال ۱۳۵۹ وارد آموزش و پرورش اراک شد و در دبستان روستای بهادرستان مشغول به کار شد و پس از آن در دبیرستان حکیم نظامی قم به ادامه کار پرداخت. به واسطه فعالیت های گسترده فرهنگی و سیاسی اش، به عنوان مسوول عقیدتی سیاسی به عضویت شورای فرماندهی سپاه پاسداران اراک درآمد و پس از مدتی فعالیت در این واحد و ساماندهی آن قسمت از طریق سپاه پاسداران اراک پا به جبهه جنوب نهاد و همپای برادران رزمنده ی خود، از جمله برادر و دوست شهیدش "محمد مهدی ثامنی" در برابر دشمن جنگید. سرانجام پس از مجاهدت های بسیار در سیزدهم آذر ماه سال ۱۳۶۰ در کنار پل سابله در کربلای بستان به شهادت رسید. پیکر مطهر شهید در زادگاهش به خاک سپرده شد.

فرازی از وصیت نامه شهید

« یقین بدانید که این انقلاب به انقلاب جهانی امام مهدی عجل الله متصل خواهد شد و دل قوی دارید و فعالیت های خود را بیشتر و شتاب کنید که قافله شهیدان پیام خود را نوشتند و به سوی پروردگار خویش شتافتند و عجب شیرین است لقای خدا و عجب ننگ است قفس دنیا. »



سردار شهید غلامعلی پیچک

مقام معظم رهبری درباره‌اش فرمودند:

«درود خدا و فرشتگان و صالحان بر سردار شجاع و صمیمی و فداکار اسلامی غلامعلی پیچک. شهیدی که در دشوارترین روزها مخلصانه‌ترین اقدام‌ها را برای پیروزی در نبرد تحمیلی انجام داد.»

شهید غلامعلی پیچک فرمانده عملیات غرب سپاه پاسداران سال ۱۳۳۸، در تهران متولد شد و در سن پنج سالگی پای در راه مدرسه گذاشت. غلامعلی با موفقیت و نمره‌های عالی، دوره ابتدایی را به پایان برد و هر سال شاگرد ممتاز شد. در سن ۱۶ سالگی با بهترین معدل، مدرک دیپلم

را دریافت کرد و همان سال در کنکور و رشته انرژی اتمی وارد دانشگاه شد. در دانشگاه به خاطر کسب امتیاز بالا، بورس تحصیل در خارج از کشور به وی تعلق گرفت ولی از پذیرفتن بورس سرباز زد و تحصیل در داخل کشور را به خارج ترجیح داد.

پس از ورود به دانشگاه و آشنایی با تعدادی دانشجوی مسلمان و مبارز، جدی‌تر از گذشته وارد جریان‌های سیاسی شد و خیلی سریع نسبت به مسائل سیاسی داخلی اطلاعات کسب کرد و مصمم‌تر وارد مبارزات سیاسی شد. از آن پس تحت مراقبت و تعقیب عوامل ساواک قرار گرفت. او طی فعالیتهای خود، مبارزات خود را گسترش داد. یکی از هم‌زمان شهید می گوید پس از شهادت پیچک متوجه شدیم که او در سن ۱۵ سالگی طرح ترور "خسرو داد" را کشید بعد مساله را با نماینده حضرت امام در میان گذاشت که ایشان اجازه ندادند و او دوستانش را مجاب کرد که از ترور صرف نظر کنند.

با تجاوز رژیم عراق به ایران، پیچک عازم جبهه‌های نبرد شد. از آنجا که لیاقت و شجاعتش در درگیری‌های کردستان به فرماندهان، محرز بود، به عنوان فرمانده محور غرب کشور منصوب شد. پیچک با ارائه طرح‌های دقیق و واقع‌بینانه نظامی، حیرت نیروهای سپاه و ارتش را برانگیخت. به رغم سن کم، از ذهنی نقاد و خلاق برخوردار بود و از این رو موفق شد بهترین طرح‌های عملیاتی را با توجه به شناسایی منطقه ارائه و اجرا کند. اغلب شناسایی‌ها را خودش انجام می‌داد و تا عمق بیش از ۳۰ کیلومتر، در پشت جبهه دشمن نفوذ می‌کرد. با اجرای عملیات‌های موفق در محور غرب، کم کم شهرت و آوازه‌اش در غرب پیچید.

پیچک در عملیات مطلع‌الفجر در نوک پیکان گردان وارد نبرد علیه دشمن شد و در منطقه «قاسم‌آباد» واقع در ارتفاعات «برآفتاب» با نیروهای دشمن تن به تن درگیر شد. نزدیک ظهر روز ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ بر اثر اصابت گلوله به گلو و سینه‌اش به شهادت رسید.

شهید علی رزاقی



جوان کم سنی با جثه کوتاه به نام علی رزاقی فرزند مصطفی رفته بود رفته بود داخل مینی بوس سپاه محلات و کسی نتوانست مانع رفتنش بشه. به من گفتند شما بزرگتری برو ببین میتونی مانع اعزام بشی تا به تحصیلش ادامه بده. چون لحظات قبلش هم به تویوتای در حال حرکت بسیج، آویزان شده بود تا اجازه حضور در جبهه را کسب کند.

رفتم داخل ماشین، او را بوسیدم و بهش گفتم علی جان سن شما پایین است بیا از مینی بوس پیاده شو.

در جوابم گفت آقا شعبانعلی چون شما میگی چشم ؛ اما اگه میتونی فردای قیامت مقابل حضرت زهرا سلام الله علیها جواب بدی مانعم بشو و اشک از چشمانش جاری شد.

بغلش کردم و رویش را بوسیدم و گفتم خدا پشت و پناحت. رفت و ۲۷ روز بعد به آرزویش شهادت نائل آمد.

